

گزیده

گزیده از **ایمان شکرپارمردی** از کتاب **سفرنامه میر**
به ابره و کیش در زمان ناصرالدین شاه قاجار گرفته ایم
فتاحی خان یکی از نوادگان وی در سال ۱۳۴۷
اینستخان سفر و میل و زیارات حاج خان همراه هیئت حاج
گرفتن سال ۲۵۴۰ هجری قمری / ۱۸۴۰ م. صورت
یعنی از ترکیب سفر ایران در جنگ هرات به کشور
قرن انگلیس فرستاده شده است. متن این سفر
است از نیمیستین بر خوردهای ذهن ایرانی به
توضیحات قرن نوزدهم که با مقاله‌های دیگر
بر خورده است و با اروپا از قرن نوزدهم به بعد
اولین تکلیفی است از مقدمه ۷۲۳ صفحه‌ای
کتاب که تنها به امضای پایان آن در «قلهک
۱۳۴۷» پایان خورشیدی دو ساعت بعد از نیمه شب
بنا بوزندگی نامه ای که روی در پایان کتاب نوشته
تعمیر گرافیک و تشریح و بیان فرستاده شده به قرآن
کشور بوده است.

سر تا به این بوگیزگروه از مقدمه و متن سفر
کتابکاری از کوزه کوروف سیاه و سفید و نقطه
اصالتی هستند اینجالی به چاپ می رسد. م
فتح علی الدین فتحی مترجم متن سفرنامه، تنها چنان
و سفر کرده ایم و در چند جا توضیحی در کر

ایران نامه

ایرانی بحقیقت موجودی «مرموز» و اسرارانگیز و حیرت آور است و از بدو خلقت بشر در تمام ازمه و ادوار و کلیه اقطار و امصار مطلقاً «نظیر» ندارد.

این عنصر «عجیب» و شگفت انگیز هر بلائی را تحمل می کند و مانند «فتر» زیر سنگینی فشار حادثات «خم» میشود ولی هرگز نمی شکند و نابود نمی شود و بلافاصله وقتی «سیل حوادث» گذشت و از شدت فشار کاسته شد و یا «وزن سنگین» بلااستقرار یافت «سربلند» میسازد و با «جوهر ذاتی» و استعداد و لیاقت فطری «شرافت وجود» و «قدرت خلاقه» و هوش و دهاء خود را بجلوه در می آورد.

این ملت «شریف»، «با لیاقت» و دارای «صفات برجسته و انسانی» را هیچکس چنانکه باید «شناخته» و «قدر و منزلت» او را در حلقه تاریخ تمدن و سلسله اجتماعات بشر بشایستگی ارزیابی نکرده است.

مثلاً خانم شیل زوجه وزیر مختار انگلیس در تهران طی کتابی که در خصوص وقایع ایام اقامت خود در ایران نوشته و دانشمند عالیقدر مرحوم استاد دکتر عباس اقبال آشتیانی در صفحه ۲۳۱ کتاب نفیس «میرزا تقی خان امیرکبیر» چاپ تهران از سلسله انتشارات شماره ۷۰۶ دانشگاه سال ۱۳۴۰ مفاد چند سطر آن را نقل نموده چنین نوشته اند:

«خانم شیل در کتاب خود می نویسد که یکی از وزرای خارجه سابق - ظاهراً حاجی میرزا مسعود گرمودی - وقتی يك تن از هیئت نمایندگی انگلیس را در طهران بحضور طلبید تا سندی را در حضور او به مهر برساند، همینکه سند برای مهر حاضر شد هر قدر پی مهر وزیر گشتند نیافتند پس از تفحص بسیار فهمیدند که مهر وزیر و وزارتخانه پیش خانم وزیر مانده و خانم هم برای زیارت به حضرت عبدالعظیم رفته است!»

این خانم محترم انگلیسی باوجود «شیطنت» و زیرکی خاص مردم بریتانیا بسیار احمق و ساده لوح تشریف داشته و عنصر ایرانی را نمی شناخته و از «جوهر» ذاتی او خبر نداشته. وزیر امور خارجه ایران حاج میرزا مسعود گرمودی آنقدرها هم که خانم تصور فرموده اند بی نظم و بی شعور نبوده است.

«اصل مطلب» این بوده که حاج میرزا مسعود میل نداشته «یک سند تحمیلی» و «بضرر ایران» را قبول و تسجیل بکند و میخواست است نوعی از زیر بار این «تکلیف شاق» و خلاف مصالح کشور شانه خالی کند که انگلیسهای ساده لوح با وجود تمام شیطنت و زیرکی بمقاصد باطنی او پی نبرند و نفهمند و نرنجند و هشیار نشوند و فرصت از دست آنها بدر رود و یا بعبارت ساده تر جناب وزیر با عذر اینکه «ای مهرم نزد خانم است و خانم هم بشاه عبدالعظیم رفته است!» به سر مبارک انگلیسی های کودن شیره مالیده و آنها را دست بسر کرده است.

همین «شیره» کذائی را یکبار دیگر مرحوم میرزا سعیدخان مؤتمن الملک گرمرودی انصاری وزیر خارجه دوره ناصرالدین شاه خیلی غلیظ تر از اولی بسر آنها مالید ولی بدبخت های هالو و ساده لوح بازهم تا مدتها نفهمیدند.

داستان آن بسیار باختصار این است که وقتی قرارداد روتر یا امتیازنامه روتر بشرح مذکور در تواریخ و اسنادی که بسیار باختصار این است که وقتی قرارداد روتر یا امتیازنامه روتر بشرح مذکور در تواریخ و اسنادی که بسیار شهرت دارد نوشته، حاضر شد و به صحه پادشاه رسید و صدراعظم و تمام وزراء دولت هم آن را «مهر» و تسجیل کردند قاعده میبایستی وزیر خارجه هم مهر بکند تا اعتبار قانونی و سندیت قطعی پیدا کرده و قابل اجرا باشد.

اما میرزا سعیدخان که از آغاز با اعطای چنان امتیاز شوم و ایران بر باددهی مخالف بوده و با وجود مخالفت شدید او، صدراعظم و بعضی از وزراء خائن رشوه گرفته و شاه ساده لوح را هم با پیش کشی و «حقیقه!» گول زده و فرمان امتیاز را بصحه وی رسانیده بودند مسلم است که دیگر اظهار مخالفت علنی وزیر خارجه نه تنها بی تأثیر بوده بلکه برای خود وی نیز خطر داشته است.

پس بهمان رویه و نقش سلف و معلم خود حاج میرزا مسعود دست یازیده ابتدا چند روزی «تمارض» می کند و خودش را ناخوش جلوه میدهد و به «درب خانه» یعنی دربار و وزارتخانه که در همان دربار بوده حاضر نمیشود.

می گویند «جناب وزیر فلوس خورده» و یا «حجامت گرفته است!» تا مقدمات کار را چنانکه نقشه کشیده بوده از همه حیث فراهم کند.

بدین توضیح که قبلاً و بطور بسیار سری و مخفیانه عدّه سوار مسلح از محارم افراد خود براه قم میفرستد دستور میدهد که هنگام عبور خود او را لخت کنند و مهرش را - مهر وزارت خارجه را - بیغما بپزند، و چنان میشود و جناب وزیر بلافاصله پس از مختصر بهبود از «فلوس خوردن» و «حجامت گرفتن» بعلت «نذری» که در حالت «شدت بیماری» «مصنوعی» فرموده و عمداً «شهرت داده بودند» بقصد زیارت مرقد مطهر حضرت معصومه علیها سلام حرکت میفرمایند و در نزدیکی های قم نوکرهای خود او بسرش میریزند و لختش می کنند و همه چیز و حتی لباس هایش را هم میبرند و جناب وزیر با یکتا پیراهن و زیر جامه نالان و نفس زنان

پای پیاده بشهر قم میرسند و معلوم است که بسر و کله خود میزنند و شین و شیون راه می اندازند و می گویند و شهرت میدهند که:

«ای وای خاک تمام عالم بسرم ای مهری وزارت خارجه را هم دزدها بردندا!»

و بدین ترتیب زیر امتیازنامه روتر را با مهر وزارت خارجه تسجیل و تصدیق نمی کند که نمی کند.

و بعدها که بر اثر فشار حوادث و شدت اعتراضات از داخل و خارج وقتی دولت و پادشاه ایران از روی اضطرار و ناچاری و یا در نتیجه توجه بمضار و زیانهای آن تصمیم بالغای امتیاز می گیرد از جمله دلائل قانونی و دندان شکنی که عنوان میشود این بوده که به این امتیاز مهر وزیر خارجه نخورده و رسمیت و قدرت اجرائی ندارد.

* * *

اگر حالیه - بعد از یکصد و بیست و یا سی سال - بوسیله جاسوسها و مزدورهای درجه نوزدهم و بیستم آنها ترهات و جعلیاتی در بعضی نشریهها نوشته و بدروغ ادعا میکنند که مثلاً حاجی میرزا مسعود سالی دوهزار دوکات از روسها حقوق می گرفته و مزدور روسها و دشمن آشتی ناپذیر انگلیسها بوده و بعد از این گفته و بدون توجه بتعارض آن با گفتههای قبلی می نویسند که نهخیر حاجی میرزا مسعود هم از خود ما بوده و یا میرزا سعیدخان نامهها و گزارش های میرزا حسین خان پسر میرزا نبی خان قزوینی را بمحض وصول از عثمانی نخوانده برودخانه میانداخته از داغ همان شیره غلیظ و داستان مهرهاست که یکی را خانم حاج میرزا مسعود با خود بشاه عبدالعظیم برد و دیگری را در راه قم نوکرهای میرزا سعیدخان بدستور خود او از تن و لباسش دزدیدند!»

و دوستان عزیز و «خیلی با هوش» ما بعد از صد سال تازه فهمیده اند و هنوز هم میسوزند.

* * *

و این است آن «روح لایزال» و قدرت اسرارانگیز ایرانی که بر هرگونه دشواری در هرگونه شرایط غلبه می کند و ایران عزیز و پرستش کردنی را تا ابد پاینده و زنده نگاه میدارد.

* * *

این «روح مخفی» و «استعداد شگفت آور» هنوز هم در ایرانی هست هرگز نمرده و هرگز نخواهد مرد.

نمونههایی از حاج میرزا مسعود، و میرزا سعیدخان در میان همین رجال امروزی هم وجود دارد که اگر نوشته شود چون اکثر زنده هستند تعبیر بمداهنه و خوش آمدگویی خواهد شد.

اجمالاً و بطور سربسته یکی از آنها همین محمد ساعد مراغه است.

در اینکه این شخص از حیث هوش، زیرکی، احاطه و اطلاع بر موز سیاست یکی از رجال نادر این کشور است شکی نمیتوان داشت ولی ملاحظه بفرمائید که چگونه خود را بساده لوحی زده با جدی نگرفتن مسائل، بصورت ظاهر، با دشواریهای بسیار بزرگی روبرو میشود. و همیتقدر کافی و عاقل را همین اشاره بس است.

[از متن سفرنامه]

در بیان اوضاع دولت روما

انگونه از جمله جزایر عمدۀ و املاک معموره دولت روما بوده جای مرغوب و محل بسیار خوب است و در کمره کوه بسیار نرمی واقع شده، باغات و عمارات خوش طرح دارد و کلیسای بسیار معتبری در آنجا هست که هزار و پانصد سال قبل از این ساخته شده است. صاحب اختیار و پادشاه این ولایت را باصطلاح فرنگی پاپ می گویند و پاپ بمعنی مرشد کامل و کشیش عالم و عاقل است. محملی از کیفیت اوضاع و احوال او اینکه در زمان حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام باعتقاد آنها گویا شخصی از جماعت حواریون در اطاعت و تبعیت آن حضرت بر همگان سبقت جسته در شریعت دین و ملت عیسویه مرتبه ولایت یافته است و بعد از رحلت آن حضرت در اجرای احکام و قانون دین و ملت همیشه پیشوا و مقتدای قوم بود، جمعی را بافاده افاضت آداب و علوم دین و آئین، مخصوص و ممتاز و علی قدر مراتبهم آنها را تربیت کرده، بهره مند ساخته است و از آن زمان تا این اوان به آن ترتیب هروقت مرشد و نایب مناب کذا فوت شده و می شود مرده و تربیت یافتگان او در میان خود قرعه می اندازند و بنام هریک قرعه بیرون آید، همان ساعت منصب نیابت باو میرسد و این شخص هم یکی از آنهاست. در میان اکثری از ملت عیسویه بسیار بسیار محترم و مکرم بوده و مرجعیت و ملجائیت تمام دارد، بمرتبه که دول فرنگستان از قدیم الایام تا این زمان محض ملاحظه رسوم احترام اختیار و ریاست ممالک روما را به ترتیب ازمنه و دوران بعهدۀ کفالت و کفایت اینگونه نایبان مخصوص داشته اند و تا امروز هیچیک از آنها بتصرف و تملک این ولایات طمع نکرده است. از سلاطین فرنگستان هم هریک سزاوار تخت و تاج سلطنت شده و می شود، مادام که این اشخاص تصدیق نکنند و تاج شاهی بر سر همان پادشاه نگذارند یا ممضی نمایند، هیچکدام مستقل در امر سلطنت نخواهد شد. چنانکه ناپلیان مشهور هرچه سعی کرد، پدر این کشیش او را تصدیق نکرد و صریحاً گفت که تونجابت نداری و لایق تاج و سلطنت نیستی

بعد از آنکه ناپلیان بالمره از او مأیوس شد، بالاخره او را در خفیه تلف و خفه کرد تا اینکه این معنی باعث مزید عداوت مردم شده اهالی فرنگستان باطناً از او برگشتند و رفته رفته کارش تباہ گردید.

علامت بیدق و نشان دولت همین شخص نیز ملاحظه شد. صورت کشیش مزبور را به وضعی کشیده اند که مفتاح در دست گرفته در مقابل در مقل بهشت ایستاده است، گویا آن علامت موهم این معنی باشد که چون کلید در بهشت در دست قدرت او است. لهذا واضح است که هرکس تابع شریعت و مطیع دین و ملت او شود بدون زحمت از اهل بهشت خواهد بود. عجیب تر این است که مرد و زن همیشه در خلوت نزد او حاضر شده بگناهان خود اقرار و اعتراف می نمایند و او در حق آنها دعا کرده طلب مغفرت از خدا می کند و توبه داده، بدادن خیرات و صدقات و اعانت فقرا و مساکین ترغیب می نماید و محل تأمل است که این نواب تا آخر عمر خود تأهل اختیار نمی کند و بسبب غرور ریاست و سلطنت هم واضح است آنقدر عبادت نمی کنند و ریاضت نمی کشند که به آن علت ضعف و نقاهت بهم رسانیده، بالمره از خواهش بشریت که مستلزم طبیعت است افتاده، میل به معاشرت زنان نکنند، در اینصورت حقیقت معلوم نیست که زنان رعنا و دوشیزگان زیبا را در خلوت خاص خود چگونه توبه داده، بآسانی از سر تقصیرات آنها گذشته با کلیدی که در دست دارد در جنت را بروی آنها باز میکند! هرچه اهتمام رفت که حقیقت این مسئله حسب الواقع معلوم شود نشد.

شهر پاریس

مبلغ هشت کرور تومان مالیات دارد اما همه این تنخواه هرساله بمرمت شهر اعم از راه آب و فرش کوچه و بازار و میدان و آب پاشی و تعمیر آنها و تعمیر بعضی ابنیه که اختصاص بعموم ملت داشته باشد خرج میشود. رودخانه عظیمی از وسط شهر جاری است که همیشه واپور و کشتی دیگر و قایق در آن کار میکند، پلهای عظیم و جسره‌های قویم و متعدده در روی آن احداث کرده اند که همه بسیار سنگین است و دیوار عریضی با سنگ و گچ و آهک از دو طرف رودخانه از ته آب برداشت کرده بقدر دو ذرع کمابیش از روی زمین بالا برده اند. عمارات و خانهای [خانه‌های] مردم شش مرتبه و پنج مرتبه و چهار مرتبه و سه مرتبه و بعضی هفت مرتبه و هشت مرتبه و نه مرتبه بوده همه مشرف ببازار و کوچه و میدان و باغچه میباشد بوضعی که در اکثر عمارات مرتبه اول و دویم از دو طرف کوچه و بازار حجرات و دکاکین اصناف است و مرتبه‌های فوقانی خانه مردم، خانه که رو ببازار و کوچه و میدان و باغ و باغچه نباشد بسیار کم است، چون پنجره دکاکین و حجرات همه شیشه و همیشه پائین است و اصناف هر یک اسباب و امتعه خود را بزبایترین نوعی ترتیب داده است که از میان کوچه و بازار هرکس عبور نمایند هرچه در دکان است همه بر وجه زیبا نمایان است لهذا از خارج در نظرها جلوه تمام دارد خصوصاً شبها که همه کوچه و بازار و میدان چراغان است و اهل بازار عموماً تا نصف شب

برای معامله بیدار و نگران، شعاع شیشه و اسباب بلور و بارفتن و آلات جواهر و مرآت و الوان اقمشه و ضیاء لاله و مردنگی و مشکات در میان دکاکین و حجرات و نور قنادیل در کوچه و میدان و بازار و عمارات بسکه بهم دیگر می پیچد مانند روز روشن است، تا نصف شب با این اوضاع اهل شهر از ذکور و اناث و بزرگ و کوچک بعضی بمعامله تجارت و امور صناعت و لوازم سیاحت و شرایط ضیافت مشغولند و برخی در تماشاخانها و ضیافتهای بال و قهوه‌خانه‌ها خوش گذرانی مینمایند، اگرچه بازار شهر مُسَقَف نیست مگر در بعضی ها محض برای زینت و اظهار هنر و حُسن صنعت بآئینه‌کاری و بلورسازی و نقاشی مُسَقَف نموده‌اند ولیکن در اکثر جاها از پیش روی دکاکین و حُجرات و کوچه و بازار و بفاصله سه‌چهار ذرع عرضاً راه‌رو قرار داده و در هر دو ذرع نیز از سنگ سُمَاق نما ستونی نصب و مُسَقَف نموده‌اند که همیشه دکاکین از برف و باران محفوظ و از تابش آفتاب تابان سالم است و همچنین فرقه راهروان پیاده دائماً در تحت راهرو سرپوشیده آسوده‌اند و زمره کالسکه‌نشینان در توی کالسکه آرمیده‌اند نه از تابش آفتاب تابان زحمتی دارند و نه از بارش برف و باران مشقتی، سرکار پادشاه کاروانسرائی در وسط شهر ساخته‌اند که در هیچیک از ممالک فرنگستان نظیر ندارد و مُسمی به پالو رویال (Palais Royale) میباشد یعنی سرای پادشاه، هر ساله دویست هزار باجاقلو [سکه مطلقاً] کرایه آنجاست. بازاری ساخته‌اند بقدر صد و پنجاه ذرع طول دارد، دو طرف آن حُجرات و دکاکین دو مرتبه و دورویه بوده، یکروی این دکاکین و حُجرات از دو طرف و از دو مرتبه کلاً مشرف باندرون همان بازار است و روی دیگر هر یکی بمحوطه جنوبی که مساوی دویست ذرع و چیزی است از دو طرف شرقی و غربی آن دومرتبه حُجرات ساخته‌اند که همه دورویه بوده یکروی آن بمحوطه مزبور و روی دیگر بازار و کوچه مشرف میباشد و سه مرتبه دیگر نیز مثل خانه متعارف در بالای سقف این حجرات و دکاکین که همه بغایت زیبا و رنگین است ساخته‌اند و همیشه بمردم اجاره داده کرایه میگیرند و پیش روی دکاکین و حجرات از دو طرف اندورن و بیرون به بلندی دو مرتبه راهرو مسقف است بوضعی که در ضمن اوضاع بازار شهر نوشته شد، تفاوت این است که در اینجا مابین سنگ سُمَاق نما هر چه هست در آهین مُشَبَّک است و آنجا نیست، پشت بام راهرو را برای خانه‌های فوقانی مهتابی قرار داده پیش رو را دیوارمانند از آهن ساخته مشبک نموده‌اند، میان محوطه بعضی سروستان است و کاجستان و برخی سبزه‌زار و گلستان، پاره راه خیابان است و پاره حوض های شایان و فواره‌های فراوان، شبها که در میان بازار مسقف و پیش روی حجرات و میان خیابان ها با قنادیل و لاله و مردنگی و مشکات چراغان میشود بوضعی صفا دارد که مافوق آن متصور نیست، شب و روز در آنجا از وفور مردم جمعیت بسیاری است و ساعت بساعت از هجوم خلق کثرت بیشمار. وسط انتهای محوطه قهوه‌خانه زیبایی است که سرای هیچ پادشاه مثل آن نیست و از پیش روی قهوه‌خانه هم بترتیب پیش روی حجرات راهرو مُسَقَف قرار داده‌اند و از دو سمت

قهوه‌خانه شرقاً و غرباً دو بازار مسقف با آئینه دو مرتبه دورویه ساخته‌اند که همه حجرات آن از دو طرف بداخل بازار مزبور و از دو طرف دیگر بخارج کوچه و بازار شهر مشرف میباشند، محوطه شمالی مربع است و اطراف آن از سه سمت کلاً حجرات و عمارات بترتیب مسطور، دور شهر، از دو طرف بفاصله دو فرسخ همه باغات و گلزار و سبزه‌زار است و خیابان، شبها همیشه میان آنها همه چراغان، من جمله سه قطعه باغ مشهور و معروف است که تحریر مجملی از اوضاع آنها لازم میباشد. اول باغ ورسای است و ورسای شهر زیبایی است واقعه در چهار فرسخی شهر پاریس، در هر ماه یکدفعه نوبت سیاحت آنجاست، سایر اوقات مقدور نیست، عمارات شاهانه بسیاری در اطراف و میان باغ احداث کرده‌اند که از عمارات سرکار پادشاه واقعه در شهر پاریس بمراتب رنگین تر است و چشم انداز همه هر قدر نور بصر و مد نظر کارگر است حوض های فراوان است و فواره‌های غلطان، درختان بسیار است همه موزون و گلستان بی شمار است جمله بوقلمون، نارنجستان از حد و حصر افزون است سروستان و کاجستان از اندازه بیرون، پر از سبزه‌زار است و سنبل، مملو از گل و لبلب، فضای لطافت آن خارج از حصه تقریر است و صفای طراوت آن بیرون از حیز تحریر، وسعت باغ سی خروار تخم افکن است و پادشاهان فرانسه بتاریخ هزار و ششصد و هفتاد و دو عیسوی این باغ و عمارات را بنا کرده، شهر ورسای را پای تخت و عمارات مزبور را محل توقف نموده‌اند و تا هزار و هفتصد و نود بترتیب ازمنه و مرور دهور در آنجا بوده، هریک در عهد خود بقدر امکان عمارتی احداث و گلستان و سبزه‌زاری ترتیب داده بر زینت آنجا افزوده است. دریاچه بسیار بزرگی هم در وسط باغ است که اغلب اوقات مردم با کشتی‌ها و قایقها در روی آن سیاحت مینمایند.

وقتی آجودان باشی و بنده درگاه از اول روز تا حوالی غروب در آنجا سیاحت کردیم مقدور نگشت که عَشری از اعشار آن ملاحظه شود و در نظر آید و هرچه سعی کردیم که بلکه حوض های آنرا بشماره و تعداد آورده مشخص کنیم ممکن نشد. از بدو دولت فرانسه تا اینوقت تصویرات محاربات سلاطین سلف را کلاً با صورت اعظام و اکابر ملت اعم از امراء و بزرگان سپاه و وزراء و اعیان ولایت و غیره بدستیاری نقاشان کامل کشیده و در آن عمارات ترتیب نموده‌اند، هرگاه مدت یکماه بدقت و اهتمام تمام ملاحظه شود بلاشبهه از عهده دیدن و فهمیدن همین یک بساط بدرستی نمیتوان آمد تا بسایر اساس چه رسد. از جمله حوض ها حوضی در آنجا هست که دور آن سه‌هزار قدم است و میان آن پر از فواره‌های مختلف الاشکال و بوضعی که بناهای محکمه و متعدده با آهک و سنگ از ته آب برداشت کرده بقدر یکذرع کمابیش از روی آب بالا و بلندتر برده‌اند و در آنجا اشکال غریبه بسیاری اعم از شکل انسان و حیوان، برّی و بحری و طیور قوی هیکل و حشرات الارض از آهن و مس ترتیب داده نصب کرده‌اند که بچشم آدمی چنان مینماید که گویا همه حیات دارند و منفذ فوارها نیز هرچه هست

همه منحصر بسوراخ دهن و بینی و گوش و چشم صور مسطوره بوده، بعضاً دون بعض از سوراخ اسافل قرارداددهاند که آلت مضحکه باشد، همانروز اقلأ سی هزار نفر از اناث و ذکور در دور حوض مزبور برای تماشا حضور داشتند و همینکه آب را از منبع جاری نموده فوارها را بکار انداختند بنده درگاه شمردم یکصد و چهل چشمه منفذ داشت که از همه آب جاری میشد و از هر يك بقدر کلفتی بازوی آدمی آب می آمد و تا ده ذرع تخمیناً بعضی بیابا و برخی باطراف میجست و در جستن و ریختن قطرات آب بنوعی جلوه میکرد که خارج از اندازه تعریف و توصیف است، من جمله نارنجستانی است که اوقات زمستان و سرما و هنگام تابستان و گرما درخت را در اندرون و بیرون نگه داشته نشو نما میدهند]. . . .

دویم - باغ وسیعی است مُسمّی به ژاردن دِ پلانْت [Jardin des Plantes] واقعه در قرب شهر - اولاً - درکل عالم از هرنوع سبزه و گل و ریحان و سنبل که بهم رسیده است در آنجا کاشته گستان عجیبه و درختان غریبه باوضاع مختلف الاشکال ترتیب دادهاند و اسم هر يك از درخت و سنبل و سبزه و گل را در روی تخته علیحده نوشته پهلوی آنها نصب کرده یا آویختهاند تا اینکه هرکس نگاه کند فوراً بداند که فلان گل و بهمان درخت و سنبل چیست و از کجا آورده اند. ثانیاً - عمارات مرتبه بمرتبه بسیار در گوشه و کنار باغ ساخته، محوطه های بشماری هم بانواع مختلفه ترتیب دادهاند و آنچه در همه بر و بحر عالم از وحوش و طیور و سایر حشرات الارض خلق شده است بمرور و دهور از جنس آنها معدود غیرمحسوری حیاً کان اومیثاً آورده در آن عمارات نگاهداشتهاند، خاصه ازجمله اموات مختلف الاشکال و الخلقه بنی نوع انسانی آنقدر در آنجا هست که بشماره و تعداد راست نمی آید، بچه آدمی که دو سر دارد و يك بدن یا روبرویا بالعکس تا شانۀ بهمديگر چسبیده و تازه از مادر متولد شده باشد یا بچه يك چشم در کله واقع گشته و دست و پایش متصل بهم و یا باشکال و اوضاع عجیبه دیگر بطوری نگهداشتهاند که گویا از مادر تازه متولد شده و جان دارد و در سر کله آنها نیز نوشتهاند که این مولود در کدام ولایت و کدام وقت اتفاق افتاده، اسم پدر و مادرش چیست و بعد از وضع حمل جنین مادر او فوت شد یا زنده ماند و همچنین پوست شکم مرده تازه را بوضعی برداشتهاند که تمامی روده و دل و جگر او بی عیب و نقصان سالم و نمایان است و کله او را هم بالمناصفه بریده بنوعی نگهداشتهاند که بخیال آدمی گویا این مرده حالاً مرده و سر و شکمش تازه پاره شده است و قس علیهذا. ماسواها اعم از انسان و حیوان و دیگر از جنس طیور و وحوش که همیشه با هم ضد و نقیض اند، بعضی را در یکجا و يك قفس و يك خانه وضعی با هم نگه داشتهاند که مطلقاً اذیت قوی بضعیف نمیرسد، مثل شیر و میش و گرگ و بره و شاهین و صعوه و مار و وزغ.

بالجمله، بنده درگاه در خانه که مختص ماران است معاینه دیدم که مار قوی هیکل و کلفتی با دو عدد وزغ ضعیف در يك قفس آهنین هم نشین بوده و از هر جور و هر جنس مار

در آنجا ملاحظه شد، خصوصاً مار بزرگ و با هیبتی را در صندوق چوبین میان لحاف پشمینه خوابانیده بودند که بلاشبهه آدم بالغ را با کمال آسانی میتوانست فرو ببرد و همینکه لحاف را برداشتند مستانه حرکت میکرد و بغرور و صلابت تمام در دور اندرون صندوق راه میرفت. از جنس وحوش و طیور و سایر حیوانات بری و بحری (اعم از ماهی و غیره) زنده باشد یا مرده اقلأ ده هزار کم و بیش در آن عمارات نگاهداشته‌اند و هست و اکثر آنها در ایران مشهور و معروف نیست من جمله ضرآفه که رنگ و خلقت آن شباهت بستر دارد اما گردن و دستهای پیشش دو مقابل درازای دست و گردن شتر است و پاهاى عقبش بغایت کوتاه بوده و مثل گاو و گاو میش در هردو پا ناخن دارد، وقت راه رفتن سرکشی غریبی میکند و مثل مناره سرش بطرف آسمان است، در پاریس که زنده نگاهداشته‌اند منحصر بیکى است اما مرده‌اش خیلی است، فیل قوی هیکل زنده هم یکی بیشتر نیست لیکن مرده‌اش که بی عیب باشد بسیار است، مرغان بس عجیب و غریبی هست بزرگتر از قوچ، هرگز بخيال نمی آید که این چنین مرغی در دنیا خلق شده باشد، مساوی دویست رأس و چیزی از هر جنس میمون است، محوطه وسیعی مدور ساخته دور آنرا دیواری مُشَبَّك از آهن ترتیب داده‌اند و بقدر هفت و هشت ذرع بالا برده و سر محوطه را کلاً بت ترکیب گنبد با مفتول بافته‌اند و اسباب بازی هم از چوب و تخته و ریسمان و طناب بقدر ضرورت در آنجا بجهت آنها مهیا و آماده داشته‌اند و بوضعی تعلیم و تربیت داده‌اند که هر وقت مردم برای تماشا حاضر میشوند آنها از منزل بمحوطه مزبور آمده هر يك بانواع مختلفه بازی در می آورند. سیسم - باغات و ساحات بادبلون [Bois de Boulogne] است که در محل همواری يك فرسخ در يك فرسخ از هرگونه اشجار مُثمر و غیر مُثمر قطعه‌قطعه با سلوب شایان غرس و فیما بین آنها چمنهای با فضا ترتیب داده خیابانهای باصفا درست کرده‌اند، هر روز اهل شهر از کالسکه نشین و سواره و پیاده گروه گروه آمده در آنجا سیاحت مینمایند. چهارم - باغ بافضا و خوش هوای وسیعی است واقعه در سن کلو [Saint Cloud] يك فرسخی شهر که سرکار پادشاه بجهت توقف بهار و تابستان احداث کرده‌اند عمارات عالیه شاهانه در آنجا ساخته نارنجستان و گلستان و حوض های فراوان و فواره‌های شایان و خیابان و سروستان و چمن زار بحدی است که مستغنی از تعریف و توصیف است، سرکار پادشاه در فصلین مزبورین با جمیع اولاد و اناث و ذکور در آنجا اوقات گذرانیده باستراحت و تفنن مشغول میباشند.

سرکار پادشاه قبل از مقدمه آشوب که آجودان باشی را با بزرگان نظام يك شب بمهمانی دعوت فرموده بودند، نشان تمثال همیون [همایون] که آویزه اغیار و افتخار آجودان باشی بود پادشاه خود و خاندان سلطنت همه و بزرگان نظام هم یکان یکان تماشا و زیارت کرده صورت مبارک را همگی از روی میل و اخلاص تحسین کردند، سرکار پادشاه فرمودند که ما خیلی ممنون و مشعوف می‌شویم اگر شبیه مبارک برادر بزرگوار مرا [مقصود پادشاه ایران است] با شبیه

مبارک ولیعهد مغفور بعد از مراجعت و ورود بایران از برای ما بفرستید تا اینکه اغلب اوقات از ملاحظه و زیارت آن خوشحالی برای ما حاصل آید. آجودان باشی عرض کرد که پرده شبیه صورت مبارک اینجا حاضر است و فردا انشاءاله خود خواهم آورد و شبیه صورت مبارک ولیعهد مغفور را هم از ایران بشرط حیات میفرستم، همان شب هنگام مرخصی آجودان باشی جنرال آجودان شاه را طلبیده بتوسط او خدمت شاه پیغام فرستاده عرض کرد که چون تصویر مبارک را فردا خواهم آورد استدعا مینمایم که اعلیحضرت پادشاهی بملاحظه روابط دوستی هر نوع احترامی که لایق و سزاوار است بعمل آورند، فردا در وقتی که تعیین شده بود سرکار پادشاه کالسکه هشت اسبی مخصوص خود را با زینت تمام فرستادند لهذا صورت مبارک را در کالسکه مزبور جا داده و آجودان باشی خود با بنده درگاه در کالسکه دیگر نشسته رفتیم، قراول مخصوص در در عمارت سلام و عمله حضور بیرون آمدند و سرکار پادشاه با عیال خود نیز تا دم پله‌های اول استقبال کرده صورت مبارک را با احترام و خوشحالی تمام باوطاق نشیمن برده در صدر مجلس نصب نمودند و از آجودان باشی هم مکرر اظهار ممنونی فرمودند.

علی الصباح در طلوع آفتاب، قورنات [گویا از *gouvernant* فرانسه گرفته شده است] حاکم کالسکه خود را آورده متوقع شد که بعضی چیزهای عجیب و غریبه در این شهر است باید آن‌ها را به بینید نظر به خواهش او رفتیم و هرجا دیدنی بود دیدیم: اولاً رودخانه عظیمی است که از میان شهر جاری می شود و در سر همان رودخانه پل معظمی که دوست ذرع طول و ده ذرع عرض دارد با چوب و تخته و آهن ساخته‌اند که بی ستون و بی زنجیر است. یعنی ستون و زنجیری که بآب برسد ندارد. بمرتبه محکم است که عراده توپ و توپخانه و کالسکه همیشه از آنجا تردد مینماید انصافاً خیلی استادی و مهارت در احداث آن بکار برده‌اند و الحق جای هزار گونه تعریف و تحسین است. ثانیاً مکتب خانه دارند که هرچه در عالم هست همه در آنجا موجود است، بوضعی که از جنس حیوانات چرنده و پرنده و حشرات الارض عجیب و موجودات غریبه بحریه هرچه خلق شده است همه را روغن استعمال کرده نگهداشته‌اند بطوریکه مشتبه شده چنان معلوم میشود که اینها همه حیات دارند. حتی آدم مرده را بوضعی نگاه داشته‌اند که گویا امروز فوت شده است. از جنس فلزات آنچه ممکن است، اسباب غریبه بسیاری که به تعداد نمی آید، جوهره به جوهره ساخته و در آنجا نگه داشته‌اند.

شهر لندن

فی الحقیقه شهر لندن زیباترین شهرهای روی زمین بوده و در کل ربع مسکون بهتر و بزرگتر از این شهری نیست.

در جمیع اوضاع شهریت اعم از اسلوب عمارات و کوچه و باغات و کلیسا و کارخانجات و مکتب خانه و تماشاخانه و غیره نسبت به اوضاع پاریس که بهترین شهرهای فرنگستان است

بمراتب بالاتر و سنگین تر میباشد.

انصافاً دولت و ملت انگریز فوق الغایه مردی و مردانگی کرده اند که در چنین مکان ناقابل و بدهوایی چنان شهر زیبایی احداث و برپا نموده اند، چرا که شهر لندن همیشه بدهوا و اکثر اوقات تیره و تار و ابر و بارش بوده اهل آنجا از دیدن روی آفتاب محروم هستند، حتی در فصلین بهار و تابستان هم پنجره و روزنه عمارات را باحتیاط تمام قایم می بندند که هوای خارج باندرون داخل نشود، هرگاه از هوای بیرون باندرون داخل شده بر اعضای من فی الدار برسد تکسر مزاج بهم رسانیده ناخوش میشوند. بسیار نادر است که در آنجا یکروز ابر و بارش و انقلاب هوا نباشد، اگر روزی اتفاق افتد که هوا صاف بوده تیره و تار و بارش و باد نشود فی الحقیقه بجهت ملت انگلیس عید عظمی خواهد شد و اگر در همچو روزی کسی از خانه بیرون رفته اوضاع سیاحت گاه را ملاحظه نماید یقین خواهد دانست که از این اوضاع آنجا بالاتر وضعی در کل عالم ممکن نخواهد شد.

بالجمله کالسکه آنقدر بسیار است که خارج از حوصله تعداد و شمار است و همیشه در سیاحت کوچه و میدان و باغ و بستان و صحرا و گلستان و سبزهزار و خیابان گروه رعناپسران و زمره زیبا دختران و فرقه کالسکه نشینان بحدی فوج فوج سیاحت کنان و دسته دسته خرامان و بگوشه چشم باطراف و جوانب را نگران اند که عقل بنی نوع انسان حیران و سرگردان مانده در وادی حیرت افتان و خیزان است، خصوصاً شعاع شیشه و زینت کالسکه و ضیاء صورت من فی الكالسکه و تلوه تلوه رؤیت نازنین دختران سواره و پیاده و برق زر و زیور اسباب جواهر دیده را خیره کرده تا هرجا قوت بصر کارگر است گروه دلبر است و زمره پری پیکر، بوضعی که دختران زیبا با پسران رعنا جلیس اند و زنان کارآموده با مردان جهان دیده انیس، من جمله زن و دختر همه شمشیه در بالای سر دارند و بمراتب از چتر طاووسی خوشتر و مروحه در دست هریک روح پرور است و عموماً نسبت بحال رفقا لطف گستر و قیام و قعود و نشست و برخاست همه از یکدیگر بهتر است و در هر حال رفتار و کردار هریک از همدیگر خوبتر، چنانکه مضمون این بیت فرداً فرداً مناسب حال آنهاست:

برخواست و عیان کرد قیامت بقیامی بنشست و بیاراست بهشتی بهنشستی
خلاصه گاهی سیر و سیاحت کنند و دمی صحبت، زمانی خرامانند و اوانی خندان،
بآزادی ممنون اند و بآبادی مرهون، با اینهمه کثرت و جمعیت سوی نگاه پنهانی کسی را با
کسی کاری نیست و هریک باقتضای طبیعت خود رفتار مینمایند، نه ضعیف را از قوی ترسی
است و نه نحیف را از شریف بینی، هرچه اهتمام رفت که در میان این ملت ظالمی یا
مظلومی ظاهراً یافت شود رؤیت نشد، قوی هستند همه آزاد و خودسر ولیکن فیما بین این ملت
قانونی گذاشته اند و نظامی برپا کرده اند که از اعلی و ادنی احدی آن جرأت را ندارد که پا از
اندازه بیرون کند، امراء و کبرا، ضعفا و فقرا همیشه با هم مخلوط اند و هیچیک را قدرت
نیست که خلاف قانون ملت کند.